

خیلواکی



استقلال

www.esteqlaal.net

دوشنبه ۲۰ سپتمبر ۲۰۲۱

حمید انوری

"شیر" و چوچه اش

پدرم روضه رضوان به دو گندم بفروخت
نا خلف باشم اگر من به جویی نفروشم
خرقه پوشی من از غایت دین داری نیست
پرده بر سر صد عیب نهان می پوشم

ما را به تفسیر و تأویل شعر فوق حافظ شیراز در این مختصر کاری نیست. هر که آنرا به نحوی تفسیر و ترجمه کرده است و نتیجه و حاصل آنرا بازگفته است. از جانب دیگر این کمترین را صلاحیت و اهلیت چنین کاری نیست که نیست.

و اما اگر تلاش کنیم این شعر را به اوضاع و احوال کنونی کشور غرقه در خون خود وفق دهیم، چنین خواهد شد که روزی روزگاری، شخصی از ناکجا آبادی سر برافراشت، از کشته ها پشته ها ساخت، با دشمن جان و دشمن انسان و دشمن خانمان بساخت، بساط گسترده از بده و بستان به راه انداخت و اندرین میانه صاحب آرگاه و بارگاه و کج کلاهی شد و عاقبت او را تا سطح پیغمبری رساندند و شد ناپلیون زمان و چگوارای دوران و چند کس و چند چیز دیگر.

او را احمد شاه نام بودی و مسعود تخلص همی کردی و در دره ای بنام پنجشیر از توابع کشوری به نام افغانستان همی زیستی.

همان او بودی که کشوری را به دو گندم بفروختی و ملک و مردمی را بر باد دادی و شدی "قهرمان" از نوع ملی آن، و اما چه پوده بودی و چه مشتی از افرادی که کورکورانه دنباله رو او شدی.

چرخ روزگار همچنان همی چرخیدی و عاقبت چند دوست ناخلفی از جنس عبدالله و فهیم و قانونی و ربانی و سیاف و دو سه رسوای دیگر او را به دو توت بفروختی و گردش به هوا همی کردی و آن بار اضافی را از شانیه های نحیف شان بر زمین همی گذاشتی و نفسی به راحت همی کشیدی و... و چرخ روزگار همچنان همی گشتی، اما نه به سود مردم در بند کشیده شده سرزمین افغانهای خسته از جنگ و کشتار و خون و خیانت.

مردکی چند از جنس افراد ذکر شده در بالا، راحت و مفت و مجانی، با فرزندان و برادران و آل و اولاد شان به نان و نوایی رسیدند و کشور ویران شده ما را، میراث پدری ساختند و به ترکه و تقسیم آن همی پرداختند و پول و سرمایه های باد آورده را با کانتینر ها به خارج از کشور انتقال همی دادند و با پاسپورت های خاص دیپلوماتیکی شان، هر آن و هر لحظه آماده پرواز به بهشت های رویائی شان، امروز و فردا همی کردند.

و عاقبت روزی که مشکلی از راه رسیدی، آنهمه "مرد میدان" و آنهمه "یل دوران" و آنهمه وزیر و وکیل و جنرال و مارشال، همه قطره آبی شدی و به زمین فرو همی رفتی و بادی شدی و به صوب پنجشیر وزیدن همی گرفتی و به کولاب دویدن و به اسلام آباد چریدن.

از آنجا ها بودی که خسک در پاچه های شان درآمدی، دو سه جاسوس فرانسوی و روسی و یهودی، برق آسا به پنجشیر همی رسیدی و وعده و وعید همی دادی که جنگ کنید و کشتار، غارت کنید و بسیار، ما با شمام هستیم. "شیر" دیگری بساختندی که آن "شیر" مرده را پسر همی بودی. چوچه "شیر"، را یال و کوپال همی دادندی و دندان های شیری او را تیز همی کردند و پنجه های وی را از فولاد و غرش "شیر" را چند جاسوس خارجی و چند جنگجوی فراری همی کردی تا مگر ترس و هراس در صف دشمن ایجاد کردی و...، و اما غرش چوچه "شیر"، به میو چوچه پشک بیشتر همی ماندی و ساحتی داشتی از گلو تا کام.

از اینها که بگذریم و افسانه های دیو و پری احمد و محمود و کلبی و مقصود در داخل دره را بگذاریم به افسانه سازان و افسانه پردازان، میرسیم به اینجا که امسال دیگر خبری از کاروان موتر ها و وسائل نقلیه موره دار و فیتنه دار و عکس دار با سر و صدا های وحشت آور بلند گو ها و آواز دلخراش فیر ها از ماشیندار ها و تفنگچه ها و خط و نشان کشیدن ها با قمه و کارد و شمشیر ها و...، در سالگرد قتل احمد شاه مسعود، نه در کابل و نه در هیچ ولایتی، نیست که نیست و عبدالله و کج کلاه و قانونی و بی قانون و برادران نامسعود و فرزندان فهیم خادبست و صلاح الدین جنگانی و...، هم همه فرار را برقرار ترجیع داده و به آغوش اربابان خارجی شان پناه برده اند و دیگر از

تلویزیونها دار دار و هیاهو و واویلا ندارند و دریشی ها و نکتائی های آنچنانی عبدالله هم به پیراهن و تنبان و واسکت مبدل همی گردیدی و نان به نرخ روز همی خوردی و دعای سر طالبان همی کردی و مشغول دست بوسی و پا بوسی این طالب و آن طالب همی بودی و...

القصة که در آن زمانه ها و اندر آن دوران ها، "شیر پنجشیر" چو به کابل همی رسیدی، غر و فش بسیار همی کردی و چنگ و دندان نشان همی دادی و بیشماری را نیز همی دریدی و...، و اما نظر به کارروائی هائی که در کابل مخروبه از خود نشان همی دادی و بیشتر از نیم کابل را به خاک و خون همی کشیدی و یک کفتار درنده بنام گل بی دین، مشهور به قصاب کابل و راکت یار و چند چیز دیگر را از چند قدمی کابل، یعنی از چهار آسیاب نتوانستی قدمی به عقب برانی و...، و تنها در کابل بیش از چهار حکومت همی ساختندی و...، بین مردم به "موش کابل" مشهور همی شدی و باقی قضایا. همان "شیر پفکی پنجشیر" و "موش کثیف کابل"، کشور را به دو گندم بفروختی و امروزه روز، چوچه همان "شیر پفکی پنجشیر" و "موش کثیف کابل"، تلاش همی کردی تا راه پدر برفتی و همان کشور و همان مردم و همان خطه باستانی را به جویی بالای این و آن بفروختی و...

مردم شریف افغانستان از "موش کابل" چه خیری بدیدی، تا از چوچه آن منتظر خیری بودی. "شیر پفکی پنجشیر" بار بار و هر بار و چند و چندین بار چنان از میدان جنگ بگریختی که زبانزد عام و خاص گردیدی.

از، بنام خدا محمدی و امر خدا صالح و بنده خدا(عبدالله) و قانونی و بی قانون و قانون گریز و بچه ربانی و نواسه جنگانی و کواسه ببانی و کون کاسه نمائی و...، چه خیری دیدیم که از چوچه "شیر" ببینیم .

"مقاومت اول" چه دسته گلی به آب داد که "مقاومت دوم" گل بهتری به کاکل بزند. شرم هم چیز خوبی است که در این جنس جنگزده ها با ذره بین هم نمی توان یافت.

امید میرود که مردم شریف و دربند کشیده شده افغانستان عزیز، هرگز و هرگز دیگر نام و نشانی از این غاصبان و چکه چوران نشنوند و نام نامی شانرا هم با خود شان آب ببرد.

امید است سرک ها، پوهنتون ها، میدان هوائی کابل، چهارراهی ها و...، از نام این فاسدین بی همه چیز پاک گردیده و نام های اصلی و تاریخی خود را باز یابند.

مردم مظلوم و برباد داده شده افغانستان خسته از جنگ، هرگز و هرگز به شیر و ببر و کفتار و...، و چوچه ها و بچه های شان ضرورت ندارند، افغانستان عزیز فقط به انسان و از نوع شرافتمند و

صادق آن اشد ضرورت دارد تا کشتی شکسته این مملکت را با درایت و شفقت به ساحل مُراد رهنمون گردد.

امید است افغانستان عزیز، خانه مشترک همه افغانها، به نحوی از آنها، بالآخره بعد از چهل و سه سال جنگ و کشتار و خونریزی و در به دری و ویرانی و چور و تاراج و...، عاقبت به یک صلح پایدار و شرافتمند و یک آرامش کامل برسد و جنگجویان هم از هر قماش و قوم و قبیله که هستند، آخر الامر به این نتیجه منطقی رسیده باشند و یا برسند که:

